

شاهد توحیدی

روز‌هایی که پیش رو داریم، مصادف است با سالروز رحلت یکی از پیشتازان مبارزات استقلال‌جویانه و آزادی‌خواهانه‌ملت مسلمان ایران. فقیدسید، عالم مجاهد، حضرت آیت‌الله سید ابوالقاسم حسینی کاشانی (اعلی الله مقامه الشریف) از غنغوان جوانی تا پایان حیات، در عرصه‌های گوناگون با استعمار انگلیس در سستیز بود و از طرف عوامل پنهان و پیدای این دولت متجاوز، محنت‌ها و صدمات فراوانی را متحمل گشت. در گفت‌وشنود منتشر نشده‌ای که آغازین قسمت از آن را پیش رو دارید، مرحوم آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی از یاران و معاشران آن بزرگوار، خاطراتی ناب و عبرت‌آموز از منش سیاسی واجتماعی آیت‌الله کاشانی بیان نموده است. امید آنکه تاریخ پژوهان را به کار آید.

■ ■ ■

به شهادت اسناد، جنابعالی از آشنایان و معاشران مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی (قده) بوده‌اید. بفرمایید که از چه دوره‌ای با ایشان آشنا شدید؟ و احیاناً قبل از آشنایی، چه نکاتی را درباره ایشان شنیده بودید؟ فکر می‌کنم آغاز سخن درباره آن مرحوم از این نقطه مغتنم خواهد بود.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی را از زمان کودکی‌ام درآورد می‌شناختم، چون پس از مسائلی که در انقلاب ۱۹۲۰ عراق برای ایشان اتفاق افتاد و بالاخره پنهانی وارد تهران شد، علما و روحانیون از احوال ایشان بی‌خبر نماندند و هر یک داستانی از ملاقات با ایشان برآیم نقل کردند...

از این داستان‌ها چه مواردی را به‌خاطر دارید؟
برای نمونه یکی از آنها را نقل می‌کنم. یکی از معمرین شهر کاشان داستان استقلال از آیت‌الله کاشانی را در قم چنین نقل کرد. هنگامی که مردم کاشان از ورود آیت‌الله به قم مطلع شدند در حدود ۳۰ تن از معریف شهر کاشان و مؤمنین از جمله حاج عبدالرحیم توتکلی، حاج‌آقا حسین تقضلی، آقای آقا حسین صدیق، استاد علی‌اکبر عدالتی با یک قواره عبا۱ بسیار عالی که از پشم شتر تهیه شده بود به عنوان هدیه به خدمت آیت‌الله کاشانی رسیدیم. آیت‌الله که لباس‌های بسیار کهنه و مندرسی به تن داشت در کنار یک مرد عرب نشسته بود. یکی از معاریف کاشان بسته محتوی عبا را جلوی آیت‌الله کاشانی قرار داد و ایشان بعد از اینکه آن را باز کردند به زبان عربی به مرد عرب که در کنارش نشسته بود، گفت: «بلند شو.» آن مرد هم ایستاد. آیت‌الله کاشانی عبا را به دوش این مرد انداخت. آقایان اهل کاشان که در تهیه این هدیه بسیار کوشش کرده بودند از دیدن این وضعیت ناراحت شدند و حتی به آیت‌الله کاشانی اشاره کردند اگر اجازه بفرمایید هر مقدار پول که شما بگویید به این مرد عرب می‌دهیم، ولی می‌خواهیم این هدیه برای خود شما باشد. به‌خصوص که لباس‌های شما نیز برای ورود به تهران مناسب نیست. آیت‌الله کاشانی فرمود: «شما این هدیه را برایم تهیه کرده‌اید و من می‌خواهم آن را به این برادر عرب تقدیم کنم، او کسی است که طی روزها پیاده‌روی چندین بار جانم را نجات داده و در عبور از رودخانه‌های پر آب مکرر مرا به گول گرفته است. و این هدیه را در مقابل زحماتش به او می‌دهم.» ما که قضیه را چنین دیدیم از کرامت و بزرگواری آیت‌الله کاشانی تعجب کردیم.

اولین ملاقات شما با آیت‌الله کاشانی چگونه و در کجا انجام شد؟

در روز بازگشت ایشان از تبعیدگاه بیروت، می‌دانید که در خرداد ۱۳۲۹ علی منصورنخست وزیر طبر، طغرانی به آیت‌الله کاشانی و تاجی شبیه به تاج پهلوی را بالای عکس‌روی سرایشان گذاشتند که این موجب سر و صدا و قال و غوغا شد و مأموران دولت ریختند تا تسایح را بردارند. زد و خورد شدیدی در گرفت، عده‌ای دستگیر و عده‌ای هم زخمی شدند که این حساسیتی ایجاد کرد که حالا آقای کاشانی آمده است و می‌خواهد جای شاه را بگیرد!
یکی از مباحث جاری در شناخت منش اجتماعی و سیاسی آیت‌الله کاشانی، پذیرش مناصب بالای سیاسی و عدم پذیرش مقامات رایج و متعارف دینی و روحانی مانند مرجعیت است. ایشان از رفتن به سوی مرجعیت احتراز می‌کردن، با اینکه در حوزه نجف سوابق علمی را چندان ممتازی نداشتند؟
واقعیت این است که علمای وقت، به علت روحیه انفجاری، انقلابی و پر خاشگری ضد حکومت وقت نمی‌توانستند این مرد را تحمل کنند، از طرفی نمی‌توانستند بگویند اشتباه می‌کنند، چون از آنها قاضی‌تر، باسوادتر و باتقوا تر بود. آیت‌الله حاج سید محمد تقی خوانساری مثل اعلای تقوا وقتی از آقای کاشانی صحبت می‌شد، روی او اتوبوس‌ها و سایر وسیله‌ها رفتیم که برای برگشتن جا نمانیم. حرکت آن همه وسایل نقلیه با آن همه جمعیت در خیابان‌های تهران تا منزل آیت‌الله کاشانی در تهران سابقه نداشت. سه ساعت و نیم طول کشید تا جمعیت به پامانر و منزل آیت‌الله کاشانی رسید. خانه آیت‌الله کاشانی هم که شاید هنوز بقایای آن وجود داشته باشد، وقتی بود و حیاط وسیعی داشت. حیاط مملو از جمعیت شد، صدای صلوات و شعارهای مردم گوش فلک را کر می‌کرد!

از حاشیه‌های آن مراسم بزرگ استقبال چه خاطره‌ای دارید؟

خاطرم هست که مردم و اطرافیان، آیت‌الله کاشانی را روی دست بلند کردند. جمعی هم آیت‌الله می‌سید محمد بهبهانی را روی دست برداشته بودند. آیت‌الله بهبهانی دست‌ها را به طرف آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله کاشانی هم به طرف او گرفته بود که با هم مصافحه کنند، ولی موج جمعیت نمی‌گذاشت آنها به هم برسند. سرانجام هر دو را پایین آوردند و لحظه‌ای بعد آیت‌الله کاشانی در بالکن

کوچکی در گوشه طبقه بالا آمد و نشست. دکتر

بقای و چند نفر هم دور او را گرفتند. نادعلی کریمی که در دوره شانزدهم به نمایندگی از مردم کرمانشاه انتخاب شده بود اشعار جالبی به مناسبت ورود آیت‌الله کاشانی خواند. یک بیت آن را به یاد دارم و آن بیت که اشاره به شهادت سید حسین امامی قائل هژیر در غیاب او بود این است:

اولین اقدامات آیت‌الله کاشانی، پس از بازگشت ایشان از تبعید لبنان، چه مواردی بودند؟

چند روز بعد از ورود آیت‌الله کاشانی به تهران عید فطر یا قربان بود. آقای کاشانی نماز عید را در جای بسیار وسیعی خارج شهر خواندند، چون در شهر مجال چنین اجتماعی نبود. همچنین در مدرسه مروی جلسه‌ای به احترام ایشان گرفتند که علمی بزرگ هم حضور داشتند. یک تاج درست کردند و عکس آقای کاشانی را جلوی مدرّس متصل به مسجد مدرسه مروی زدند. ورودی مسجد مروی یک دالان به طول با عرض یا یک ضلع مسجداست، به‌طوری که وقتی وارد مدرسه مروی می‌شویم دست چپ مدرّس و بالای آن عکس بزرگی از آقای کاشانی و تاجی شبیه به تاج پهلوی را بالای عکس‌روی سرایشان گذاشتند که این موجب سر و صدا و قال و غوغا شد و مأموران دولت ریختند تا تسایح را بردارند. زد و خورد شدیدی در گرفت، عده‌ای دستگیر و عده‌ای هم زخمی شدند که این حساسیتی ایجاد کرد که حالا آقای کاشانی آمده است و می‌خواهد جای شاه را بگیرد!

یکی از مباحث جاری در شناخت منش اجتماعی و سیاسی آیت‌الله کاشانی، پذیرش مناصب بالای سیاسی و عدم پذیرش مقامات رایج و متعارف دینی و روحانی مانند مرجعیت است. ایشان از رفتن به سوی مرجعیت احتراز می‌کردن، با اینکه در حوزه نجف سوابق علمی را چندان ممتازی نداشتند؟

واقعیت این است که علمای وقت، به علت روحیه انفجاری، انقلابی و پر خاشگری ضد حکومت وقت نمی‌توانستند این مرد را تحمل کنند، از طرفی نمی‌توانستند بگویند اشتباه می‌کنند، چون از آنها قاضی‌تر، باسوادتر و باتقوا تر بود. آیت‌الله حاج سید محمد تقی خوانساری مثل اعلای تقوا وقتی از آقای کاشانی صحبت می‌شد، روی او

خیلی حساب می‌کرد، چون هر دو شاگرد اخوند خراسانی بودند. آقای خوانساری در سن ۱۹ یا ۲۰ سالگی درس آخوند خراسانی را رفته و آقای کاشانی که از او بزرگ‌تر بود مدتی همدرسش بود. وقتی از آقای کاشانی سؤال می‌شد چرا رساله نمی‌نویسد و دستگاه مرجعیت تشکیل نمی‌دهد، می‌فرمود: «مرجع و رساله زیاد است. این مراجع با رساله‌ها به‌پشتان چه کار کردند! اگر بشود با رساله و مرجعیت اسلام را حاکمیت دهیم بسم‌الله. ما فقط

با رساله نوشتن و مرجعیت من نویس، تونیوس و ابونویس، مرجع و آرا را زیاد کردیم. من اذا دار الامر، بین این دو امر؟ مرجع تقلید و مدرّس نفت یا یک قیام اسلامی به پا کنم و لو در بعد خاص نفت از این مجرا وارد شویم و به‌تدریج دست‌های قوی استعمار را ضعیف و کوتاه کنیم! من تشخیص می‌دهم دیدمی ارجح است.» عرض کرد: «خوب جمع این دو که اکمل است.» فرمود: «هنوز مردم نمی‌ناتند، نمی‌فهمند که همانطور که مرجع تقلید باید با تقوای در جه اول باشد، باید سیاس (سیاسی) را به‌ربر در جه اول نیز باشد.» در واقع یکی از موانع استمرار پایه‌ریزی حکومت اسلامی در قیام آقای کاشانی علاوه بر عدم تناسب زمانی، معرفی نشدن احکام و نظرات صادره ایشان از نظر مقلدین بود.

نقش آیت‌الله کاشانی در ترغیب متدینین و علما و روحانیون به دخالت در امور کشور، چه چهره‌هایی با ایشان همکاری می‌کردند و چه تعداد از آنها تا پایان در کنار ایشان ماندند؟

من معتقدم با همه استقبال‌ها و طرح نظریات جدید آیت‌الله کاشانی پیرامون شیوه اداره کشور و بحث سرانجام کار نفت و مبارزه با استعمار ایشان از طرف عموم سرشناسان سیاسی-مذهبی استقبال شایانی را به دنبال نداشت و تنها آقایان شیخ محمد تقی املی و شیخ محمد رضا تنکابنی (پدر آقای فلسفی) در تهران از تباط قلیی خود را با وی حفظ کر دند. من که از گذشته علاقه خاصی به ایشان داشتم و اندیشه وی را به عنوان یک مصلح مسلمان پذیرفتم، تصمیم گرفتم قوم پرتلهاب و حاشیه‌ای را رها کنم و شبانه‌رو خود را برای همراه با ایشان در منزل وی بگذارم و از هیچ کاری برای انعکاس دیدگاه‌های ایشان مضایقه نکنم. اگر در منزل ایشان جلساتی برای هماهنگی و رسیدگی تشکیل می‌شد، صورت نامه‌ها را تنظیم یا به تلفن‌ها پاسخ می‌دادم و با نقاط مختلف برای کسب اطلاع در تماس بودم. بارها اتفاق می‌افتاد، سخنرانی انقلابی ایراد می‌کردم تاروحیه مبارزه را میبانشان تقویت شود. این جلسات علاوه بر سدر ملی شدن صنعت نفت نقش مذهبی نیز داشت. ما می‌خواستیم با این هدف استعمار داخلی و خارجی را آتش بزنیم، لذا بعضی اوقات عده‌ای از اطرافیان



۱۳۳۱. دبدار شهید استاد خلیل طهاسبی با آیت‌الله کاشانی پس از آزادی از زندان

گفت‌وگو

گفت‌وگو: ۸۸۴۹۸۴۳۸



«ناگفته‌هایی از منش سیاسی واجتماعی آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی»

در گفت‌وشنود منتشر نشده با مرحوم آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی – بخش نخست

چشمپوشی از مرجعیت به خاطر مبارزه با استعمار

بزرگوار با آن سن، عظمت، علم و امتیازات این طور تواضع داشت. هدف اصلی ایشان بعد از به‌دری‌ها، تبعیدهای مفصل، کتک خوردن‌ها، زندانی شدن در قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد، تبعید به خارج و محصور بودن در خارج لبنان و غیر لبنان ایجاد تحول اسلامی در ایران بود که منتها باید از صفر شروع کرد. آن صفر واقعی که تاریخ را عوض کند و وضع را به‌طور کلی زیر و رو سازد. از صفر باید شروع کرد، ولی صفر ایشان صد بود. با آن کیاست، متانت، رضانت، تعقل و تفکر هیچ‌کای دیگر به آب‌نذا اگر هم اشتباه داشت، کم بود. ایشان به مشورت خیلی معتقد بود و این آیه را خوب عمل می‌کرد: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بُنْنَهُمْ» (۱) با من، یک جوان دانشگاهی، یک معلم و حتی یک پاسبان تا آن مقدار که امکان داشت از مشورت چیزی ی به دست آورد مشورت می‌کرد. از نظر ایشان نقطه اول ایجاد تحول اسلامی در ایران و آتش زدن استعمار شرق و غرب در خارج و استعمار داخلی تشکیلات شاهنشاهی نهضت ملی شدن صنعت نفت بود.

در میان علما و اندیشان سیاسی وقت، چه چهره‌هایی با ایشان همکاری می‌کردند و چه تعداد از آنها تا پایان در کنار ایشان ماندند؟

من معتقدم با همه استقبال‌ها و طرح نظریات جدید آیت‌الله کاشانی پیرامون شیوه اداره کشور و بحث سرانجام کار نفت و مبارزه با استعمار ایشان از طرف عموم سرشناسان سیاسی-مذهبی استقبال شایانی را به دنبال نداشت و تنها آقایان شیخ محمد تقی املی و شیخ محمد رضا تنکابنی (پدر آقای فلسفی) در تهران از تباط قلیی خود را با وی حفظ کر دند. من که از گذشته علاقه خاصی به ایشان داشتم و اندیشه وی را به عنوان یک مصلح مسلمان پذیرفتم، تصمیم گرفتم قوم پرتلهاب و حاشیه‌ای را رها کنم و شبانه‌رو خود را برای همراه با ایشان در منزل وی بگذارم و از هیچ کاری برای انعکاس دیدگاه‌های ایشان مضایقه نکنم. اگر در منزل ایشان جلساتی برای هماهنگی و رسیدگی تشکیل می‌شد، صورت نامه‌ها را تنظیم یا به تلفن‌ها پاسخ می‌دادم و با نقاط مختلف برای کسب اطلاع در تماس بودم. بارها اتفاق می‌افتاد، سخنرانی انقلابی ایراد می‌کردم تاروحیه مبارزه را میبانشان تقویت شود. این جلسات علاوه بر سدر ملی شدن صنعت نفت نقش مذهبی نیز داشت. ما می‌خواستیم با این هدف استعمار داخلی و خارجی را آتش بزنیم، لذا بعضی اوقات عده‌ای از اطرافیان

فدائیان اسلام مخالفان نهضت ملی شدن صنعت نفت، افرادی چون هژیر و رزم‌آرا را ترور کردند. معتقدم بسیاری از مراجع از جمله آقای بروجردی با ترور آنها موافق بودند، اما از ترس سکوت کردند. تنها مرجع پشیمان فدائیان اسلام آقای کاشانی بود و همه فاصله‌های مطرح بین آقای کاشانی و فدائیان اسلام ظاهری و صوری بود و صورت معنوی نداشت!

به آقای کاشانی می‌گفتند آقا! شما دارید تندروی می‌کنید، این طور در مقابل شاه ایستادن و در مقابل وی حرف زدن این عاقلانه‌ای نیست.

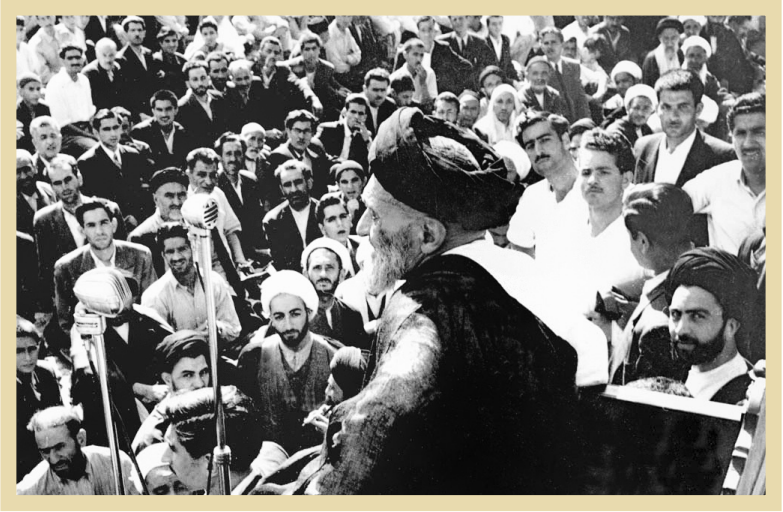
از یامنبری‌ها می‌توان دکتر مصدق را نام برد که با اوقات تلخ و ناراضی از دولت‌ها، در سخنرانی‌ها حضور داشت. مرحوم امام هم با آقای کاشانی خیلی تماس داشت. ایشان را بعد سیاسی بسیار دقیق و پیگیر بود، در حالی که ظاهر نشان چیزی را نشان نمی‌داد. هر چسه با آقای خمینی صحبت می‌شد، کم جواب می‌داد به‌طوری که اگر کسی ایشان را نمی‌شناخت خیال می‌کرد ایشان انقلابی نیست. در حالی که در عمق اعماق انقلاب بود. ایشان در مقابل گلابه ما از تشکیلات شاه، ناجیبی‌ها و کارهای ضد اسلامی سکوت یا یک تأکید لفظی می‌فرمود. به هر حال، در طول مدت رابطه‌ام با آقای کاشانی پا به پای ایشان چه در اوج و چه در حوضیض در خدمشان بودم. البته کار را دو بخش کردم، یک بخش تدریس و تدرس علوم اسلامی و استمرار جریان‌ات حوزه و بخش دیگر استمرار سیاسی ضد شاهنشاهی، ضد انگلیسی و ضد استعماری. من در جلسات سخنرانی بسیار مفصل فعالیت می‌کردم.

سؤال بعدی ما نیز در همین باره بود. برحسب آنچه قبلاً و به شکل متفرقه در برخی محافل فرموده‌اید، جنابعالی به نمایندگی از آیت‌الله کاشانی به برخی مناطق کشور مسافرت‌هایی داشته و مأموریت‌هایی را انجام داده‌اید. از این سفرها چه خاطراتی دارید؟

بله، چون مراجعات برای اینگونه امر، به ایشان زیاد بود. خاطرم هست روزی جمعی از شهرستانی‌ها به منزل آقای کاشانی آمدند. هم‌زمان جمعیت دیگری از یکی از نقاط کشور وارد شدند و ایشان رو به گروه اول کرد و پرسید: «از کجا آمدید؟» جواب دادند: «ما حزب پیروان قرآنیم.» از گروه دوم پرسید، پاسخ دادند: «من رئیس حزب خدا هستم.» فرمود: «این حزب خدا چند عضو دارد؟» جواب داد: «فقط یکی و آن خودم هستم.» فرمود: «این اسما

ف

هدف اصلی ایشان بعد از در به‌دری‌ها، تبعیدهای مفصل، کتک خوردن‌ها، زندانی شدن در قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد، تبعید به خارج و محصور بودن در خارج لبنان و غیر لبنان ایجاد تحول اسلامی در ایران بود که منتها باید از صفر شروع کرد. آن صفر واقعی که تاریخ را عوض کند و وضع را به‌طور کلی زیر و رو سازد



۱۳۲۷. سخنرانی آیت‌الله کاشانی پس از اقامه نماز عید قربان در جوادیه تهران

داشت. سخنرانی بسیار مهیج و تأثیرگذاری ایراد کردم. آقای بروجردی بسیار متأثر شد، ولی چیزی نگفت و به اندرونی رفت. هنگام‌ام ایشان متأسفانه علامه امینی نیز متأسفانه سکوت کردند که جای بسی تأمل داشت. **برحسب شواهد، جنابعالی با توصیه و دلالت آیت‌الله کاشانی در امتحان تصدیق مدرسی شرکت کردید و در پی آن تحصیلات دانشگاهی را نیز پی گرفتید. با توجه به نامتعارف بودن این اقدام در آن دوران در بین روحانیون، چگونه به چنین تصمیمی رسیدید؟**

علاوه بر جلسات سخنرانی هم تدریس و هم در دانشگاه کار کردم. برخلاف قوانین آن روزها آقای کاشانی دستور دادند امتحان مدرسی گرفته شود و افرادی که در این امتحان قبول می‌شدند می‌توانستند وارد دانشگاه شوند. به توصیه آقای کاشانی بنده نیز امتحان مدرسی دادم که خیلی مشکل بود. منتحنین آقایان راشد و رضا مشکات بودند. در این امتحان چند نفر از بزرگان همچون آقایان مطهری، بهشتی، مفتح و... شرکت کردند که من، آقای مطهری و شیخ مهدی حائری با هم قبول شدیم. بعد در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) واقع در پل چوبی و در مدرسه سپهسالار تهران شرکت کردم. یکی از استادان مدرسه مروی آقای دکتر محمود شهبانی ریاست وقت دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) منظومه درس می‌دادند. بعضی اوقات می‌رفتم، اما مستفید نبودیم. خود آنها هم اقرار داشتند مستفید نیستیم. در کلاس حقوق مدنی وزیر دادگستری وقت، عامری تدریس می‌کرد. من آخر کلاس می‌نشستم و ایشان شروع به بحث و صحبت می‌کرد و من از ته کلاس شروع به اشکال گرفتن می‌کردم. گفت: «آقا! می‌شود خواهش کنم شما جای ما بنایید و ما بناییم جای شما؟ شما استاد ما هستید. چرا اینجا آمدی؟» گفت: «مدام آن ورق پاره را از دستتان بگیرم.»

پی‌نوشت:

^[1] قرآن کریم، سوره شوری، آیه ۳۸